تاثیر داعش در هژمونی سیاسی خاورمیانه

در سرچشمه دجله و فرات

نادر صدیقی | پژوهشگر

بار دیگر «در میان هیاهوی مکرر و خاطره‌انگیز دجله و فرات، این دو خصم خویشاوندی که هفت‌هزار سال، گام به گام با تاریخ همسفرند، غریو و غوغای تازه‌ای برپا است.» (شریعتی، حسین وارث آدم)، تازه‌تر از آنچه زمانی شریعتی می‌گفت. «خصم خویشاوند» چه تعبیر جالبی! گویی هر چه خویشاوندی بیشتر می‌شود شدت خصومت هم افزایش می‌یابد. بمب‌گذار انتحاری که خود را در قلب بازاری شلوغ و یا در فشردگی صفوف نمازگزاران یک مسجد منفجر می‌کند فریاد «الله‌اکبر» بر زبان دارد، قربانیان ترور هم الله‌اکبر می‌گویند. آن‌سوتر، در اراضی اشغالی و محاصره‌شده غزه، بازماندگان بمباران‌های صهیونیستی را می‌بینی که بر فراز ویرانه‌های خانه‌هایشان «حسبی‌الله و نعم الوکیل» می‌گویند. این گزاره الهی در میان اشک و آه مظلومان به شکلی جهت‌دار تلفظ می‌شود و بر دل‌ها می‌نشیند. فلسطینی‌ها گاهی این گزاره را امتداد می‌دهند، گویی زوبین‌ها، پیکان‌ها و موشک‌هایی است که از عمق جان به آن‌سو به جانب صهیونیسم پرتاب می‌شود، آنگاه که «حسبی‌الله و نعم الوکیل علیهم» می‌گویند. این افزونه کوچک این «علیهم» یا «علی صهاینه» که در امتداد آن دعای آشنا با جان ما می‌آید سرشار از معناست. آیا حسبی‌الله ونعم الوکیل در این کاربرد فلسطینی می‌تواند بین دو برداشت متضادی که قاتل و مقتول عملیات تروریستی از الله‌اکبر دارند میانجیگری کند؟ آیا به همان سان که فلسطینی‌ها جهت‌گیری حسبی‌الله ونعم الوکیل را مشخص کرده و آن را علیه اسراییل به کار می‌برند، الله‌اکبرهایی که در بین‌النهرین در دو سوی ساحل جنگ و کشتار سر داده می‌شوند می‌تواند بعدی ضدصهیونیستی به خود گیرد و نایره جنگی بی‌حاصل و بی‌برنده را در آن سو و این سوی دجله و فرات خاموش کند؟ باید دعا کرد که چنین شود. یادش به خیر فخرالدین حجازی که پیش از انقلاب، در آن ایام که صف‌بندی‌های ایدئولوژیک پسا انقلابی محتوای کلامش را فقر زده نکرده بود، مترقی و جلوتر از زمانه سخن می‌گفت: بسیاری از آن نوارهای سخنرانی‌ها را به خاطر دارم که در همان حال که توزیع می‌کردم در حافظه نوجوانی می‌انباشتم: خیلی آرام و شمرده ضمن دفاع از «جامعه باز» در نقد رقابت‌ها و خصومت‌های تنگ‌نظرانه بین این هیأت مذهبی و آن هیأت عزاداری می‌گفت که مثلا در اطراف کاشان اهالی ده محمد باد علم عزاداری هیأت خودشان را به رخ علم عزاداری ده دیگر می‌کشند که «علم هیأت من این‌قدر از علم هیات تو بلندتر است.» حجازی این سخنان را آهسته و آرام زمزمه می‌کرد و بعد چنان که شیوه خطابت او بود ناگهان فریاد زد «تا زمانی که پرچم اسراییل بر فراز بیت‌المقدس در اهتزاز است پرچم هیأت تو پشیزی ارزش نداره! این ویژگی یک «جامعه بسته» است که... (که به این رقابت‌های حقیر دل خوش می‌کند و بی‌خبر از جهان اطراف، خود را در حصارهای یک جامعه بسته حبس کرده)

امسال وقتی به سخنان یک تاریخدان و مولاناشناس و اسلام‌شناس ترکیه در ویژه‌برنامه سحری ماه رمضان گوش می‌کردم یاد سخنان مذکور حجازی افتادم. استاد طغرل با اشاره به مراسم آیینی «قندیل‌ها» (جشن‌هایی که مسلمانان ترکیه در مناسبت‌های متعدد مذهبی برگزار می‌کنند) گفت: غیرت من اجازه نمی‌دهد «قندیل معراج» را جشن بگیرم. وقتی سرباز گستاخ و بی‌ادب اسراییل با چکمه در مسجدالاقصی راه می‌رود چگونه می‌توانم معراجی را (که در ترکیه «معراج قندیلی» می‌گویند) جشن بگیرم که آن مسجد نقطه عزیمت آن بود؟ استاد عمر ارطغرل اینانچیر در ویژه‌برنامه سحری ماه رمضان در مسجد مرکز افندی استانبول می‌گوید: «اگر مسلمانان دورهم جمع شده و تف کنند اسراییل خفه خواهد شد. اما مسلمانان دورهم جمع نمی‌شوند.» او داعش را با تعابیر تند مورد خطاب قرار داده و می‌گوید: «اگر راست می‌گویی به جای این که به کنسولگری من حمله کنی به اسراییل حمله کن. اگر واقعا قهرمانی.» این استاد دردمند همچنین طرفین درگیری در سوریه را مخاطب خود قرار می‌دهد و می‌گوید: «به جای این که یکدیگر را بمباران کنید اسراییل را بمباران کنید. همه ما از این دنیا خواهیم رفت. چه بهتر که در مبارزه با ظلم از دنیا برویم. حضرت حسین در مبارزه با ظلم کشته شد... (این مراسم به‌طور زنده از تلویزیون آ. خبر ترکیه پخش می‌شد)

آنجا در سرچشمه آن دو رود تاریخی، خویشاوندی تازه‌ای میان کردها و ترک‌ها در حال تأسیس است. از پس تأسیس جمهوریت آتاتورکی و پاکسازی‌های قومی و نیم قرن خصومت خاموش؛ و به‌دنبال ۳۰ سال خصومت داغ و مسلحانه که بیش از ۳۰ هزار کشته و ۳۰۰ میلیارد دلار خسارت مادی برجای گذاشت، ترک‌ها و کردهای آناتولی و شمال بین‌النهرین دوباره به همدیگر می‌رسند. گویی به تعبیر علی بولاچ روشنفکر شهیر اسلام‌گرایان ترکیه، بیماری صدساله ملی‌گرایی تک‌هویتی و اقتدارگرایانه به زلال تاریخی فرات سپرده می‌شود. در آستانه نوروز ۸۸ در مقاله‌ای به نام «غزه و نوروز از پنجره همسایه» شرح این شست‌وشوی معنوی چشم‌ها را به دست دادم:

«دیار بکر بیشتر بر نوروز و دموکراسی تکیه دارد تا ناسیونالیسم یا غیریت‌ساز و دیگرستیز و بیشتر سیاست‌ورزی و دیالوگ‌ورزی را ترجیح می‌دهد تا درگیری و تنازع. علی بولاچ (در جمع‌بندی نشست روشنفکران ترک و کرد در اربیل) روشنفکران کرد عراقی را نصیحت می‌کند که از تجربه تلخ ترک‌ها بیاموزند. می‌گوید ملی‌گرایی در غرب زاده شده و نوعی آلودگی و تب است که از سوی غرب می‌آید: «ما نود سال است که هنوز به تمامه از این تب رها نشده‌ایم. یک شهروند «الازیک» (منطقه عمدتا علوی‌نشین ترکیه) می‌گوید: وقتی در دوران کودکی تب می‌کردیم مادران رویمان را می‌پوشاندند. بسیاری به همین خاطر می‌مردند. آنها که فرار کرده و خود را به آب فرات می‌افکندند نجات می‌یافتند. امیدواریم کردها هم هر چه زودتر برای رهایی از این تب (ناسیونالیسم) بشتابند و خود را در نهر اسلام شست‌وشو دهند، تراژدی زیسته ما را تکرار نکنند» (زمان، همان‌جا، ۲۰۰۹/۲/۱۸) همین قبیل خود انتقادی‌های مشترک روشنفکران اسلامی و کرد و دموکرات‌ها و سکولارهای بریده از سکولاریسم و ناسیونالیسم افراطی بود که غنای تازه‌ای به فضای سیاسی ترکیه بخشیده و مستقل از حاکمیت این یا آن حزب و فرد حاکم، سرشتی الگویی و تعمیم‌پذیر به تجربه زیسته آن دیار می‌دهد. در پرتو این مباحث باز و بینا فرهنگی، تخیل جغرافیایی و تاریخی تازه‌ای شکل می‌گیرد که زلال دموکراتیک و صلح‌بنیاد مناطق شمالی دجله و فرات را از تیرگی خون‌آلود و جنگ‌آسای آن در حوالی بغداد و اربیل متمایز می‌سازد. دولت‌ملت‌ها با همه عقب‌ماندگی ساختاری خود هنوز هم مهم هستند اما در زیر این ساختارهای منسوخ به ارث رسیده از عهد آریاگرایی نازیستی رضاخانی و ترک‌گرایی کمالیستی و عروبت بعثی-داعشی، نوعی همگرایی میان روشنفکران ترک و کرد در سرچشمه فرات و دجله در حال تکوین است که خویشاوند تازه‌ای میان زیستگاه مشترک تاریخ و شیوه زیست افکنده: «رودهای دجله و فرات برادران ساکاریا و مریچ و کوه‌های آگری و جودی دوستان کوه‌های کاچکار و ارجییس هستند. گووند و دلیلو از فامیل هورون و زیبک‌اند. قدرت‌های فرادست همواره تلاش کرده‌اند که با مداخلات خارجی برای تأمین منافع گروه‌هایی با اعمال فشار و سیاست‌های مختلف این جوامع برادر و متمدن را به دشمنان یکدیگر مبدل کنند و برای همین نیز همیشه سعی کرده‌اند که قدرت‌هایی در تضاد با حق و حقوق و آزادی تأسیس کنند.

امپریالیسم غربی طی دو قرن اخیر با فتوحات جنگی و دخالت‌های خارجی در پی آن بود که در خاورمیانه ذهنیت دولت-ملت را پیش برد دهد و در این مسیر نیز با ترسیم مرزهای ساختگی، با روی کار آوردن حکومت‌های سرکوبگر در تلاش بودند خلق‌های عرب، فارس، ترک و کرد را به دشمنی با هم وادارند.

اما دوران حکومت‌های استعماری که بر عقلانیت معطوف به سرکوب و انکارگرایی (انکار هویت‌های دینی و قومی) به پایان رسیده است و دیگر، جوامع خاورمیانه و آسیای میانه هوشیار شده و به خود و به اصالت خویش بازمی‌گردند. این جوامع خواهان پایان جنگ‌های ریشه‌ای و جلوگیری از تعمیق اختلافات هستند. «عبدالله اوجالان، پیام نوروزی ۹۲، دیاربکر»

هر چه از سرچشمه دجله و فرات دورتر شده و پایین‌تر می‌رویم و به ملتقای بغدادی آن دو رود نزدیک‌تر می‌شویم خویشاوندی‌های گفتمانی کمتر می‌شود و به جای همه آن مشترکاتی که در طول قرن‌های اسلامی همزیستی و تبادل فرهنگ‌ها و هویت‌ها و اقوام و مذاهب این حوزه تمدنی را ممکن می‌ساخت، خویشاوندی جدیدی در حال تأسیس است: خویشاوندی با آمریکا. این روزها پرسشواره به شدت مشکوک و خطرناکی به نام «چه کسی متحد طبیعی آمریکاست» مطرح شده که از شرایط به شدت خصم‌آلود منطقه تغذیه می‌کند. همکاری با آمریکا البته در یک شرایط برابر حقوق و انسانی بر سر مسائل مشترک انسان‌های معاصر نظیر تروریسم و آلودگی‌های زیست محیطی و شبکه قاچاق مواد مخدر و سایر چالش‌های نوین جهانی‌شدن، یک ضرورت غیرقابل انکار است اما پرسشواره «چه کسی در منطقه می‌تواند متحد طبیعی آمریکا باشد» از جنس دیگری است. این پرسشواره به هیچ‌وجه به یک بازی برد-برد ارجاع ندارد. گفت‌وگوی تمدن‌ها نیست. امروزه ما از آرامش روشنفکرانه و فضای دلچسبی که خاتمی در کنار یک پیانو از گفت‌وگوی تمدن‌ها سخن می‌گفت و «ملت بزرگوار آمریکا» را هم به این فضای گفت‌وگویی دعوت می‌کرد چندان دور شده‌ایم و چندان آن فرصت‌های دوران‌ساز را سوزانده‌ایم که ما را به گفت‌وگوی ژاندارمی دعوت می‌کنند. داعش با همان سرعتی که در بستر منازعات منطقه متولد شد می‌تواند از بین برود و قطعا هم از بین خواهد رفت اما سقوط هر یک از بازیگران منطقه در شکاف‌ها و مرزبندی‌هایی که تروریست‌ها میان قومیت‌ها و اقوام و مذاهب حفر کرده‌اند، رد پاکسازی‌ناپذیر از خود برجای خواهد گذاشت. ردی که شاید برای دهه‌های متمادی و حتی قرنی پس از آن منازعات استمرار یابد. طبیعی‌سازی خویشاوندی با آمریکا به این ترتیب به نحو خفی و گاه اعلام شده، بر طبیعی‌سازی منازعات پرسشواره «چه کسی متحد طبیعی آمریکاست» به شیوه‌ای که امروزه در رسانه‌های بیگانه یا ستون‌نگاری برخی کارشناسان بومی مطرح می‌شود به‌طور ناآگاهانه و خام‌پندارانه در خدمت نهادینه ساختن و دائمی ساختن منازعات اقوام و مذاهبی است که قرن‌ها سابقه همزیستی فرهنگی را در عقبه تاریخی خود دارند.

> **آنها که این روزها از اتحاد «ذاتی» و «طبیعی» و «تاریخی» این یا آن قومیت و مذهب بر ضد آن قومیت و مذهب دیگر سخن می‌گویند و کشور ما را به ائتلاف با آمریکا فرامی‌خوانند، از تاریخ این گزاره بی‌خبرند. غافل از اینکه پرسشواره «متحد طبیعی» عمری به درازی تاریخ مداخلات برون‌منطقه‌ای و استعماری دارد و در هر مرحله قومی کوشیده به این گفتمان چنگ زند و قومی دیگر را محروم از «مزایا و مواهب» آن ائتلاف شوم و جنگ‌آسا کند**

قبل از این که و بیش از این که نیازمند همکاری با آمریکا باشیم و به نیابت از آن ابرقدرت در کنار یک قوم از اقوام منطقه مستقر شده و علیه قومی دیگر موضع بگیریم، باید به احیای آن مناسبات تمدنی بیندیشیم که در طول قرن‌ها فارس و کرد و عرب و ترک و شیعه و سنی و صائبی و ایزدی و ارمنی و مسیحی و یهودی را در کنار هم نگاه می‌داشت. باید به جای اعزام نیرو به جانبداری یکی از طرفین تخاصم، میانجی‌های صلح و آشتی را به همه اطراف و اکناف جهان اسلام اعزام کنیم و باید اندکی از حوزه تخاصم در مناطق میانی بین‌النهرین فاصله گرفته و در نقطه بوسه‌زنی آن دو رود خویشاوند بر امواج خلیج فارس، فراخوان خطیب نماز جمعه تهران را به خاطر آوریم که «با اشاره به سوره‌های کهف و رحمان در قرآن، خاطرنشان کرد: در ۹۵ درصد تفسیرهای قرآنی از قرن اول تا چهارم آمده که قرآن در اشارات خود به تلاقی دو دریا، صراحتا دریای روم و فارس را مدنظر دارد. وقتی سند به این مهمی وجود دارد نباید بگذاریم دیگران تفرقه بیندازند، منافع اسلامی قربانی و رخنه‌ای برای نفوذ خارجی‌ها باز شود. «آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، نماز جمعه، فروردین ۸۷»

این تابلوی قرآنی به خوبی بطلان مدعای «ذاتی» و «طبیعی» بودن تخاصم ساحل‌نشینان بین‌النهرین و آن‌سو و این‌سوی خلیج‌فارس را نشان می‌دهد. وقتی اجماع مفسرین عرب و شیعه و سنی قرآن کریم در طول تاریخ به سهولت نام «دریای فارس» را بر زبان می‌آورند باید توجه کرد که لکنت‌زبانی کنونی در تلفظ این نام امری جدید است و ریشه در مناسبات استعماری دارد. یعنی مدعای «تاریخی» و «ذاتی» بودن دشمنی ایران و اعراب و شیعه و سنی ریشه در خود تاریخ ندارد و بیشتر یک اختراع جدید و مدرن است که در بستر مناسبات استعماری و مداخلات برون‌منطقه‌ای ظاهر شده است. درواقع تا همین اواخر یعنی چند سالی قبل از آن که برخی کارشناسان منطقه‌ای و بومی شانس خود را در چنگ‌زدن به پرسشواره «چه کسی متحد طبیعی آمریکاست» امتحان کنند و مدعی شوند در مقایسه با عربستان و سایر شیوخ خلیج فارس، ایران نامزد بهتر و «طبیعی‌تری» برای متحدشدن با آمریکاست، آن پرسشواره تنازع‌آلود در تملک همان لابی‌های نفتی آن‌سوی خلیج‌فارس قرار داشت. به‌راستی این چه فضیلتی برای ایران خواهد بود که به جای احیای مناسبات دیرینه در سطح همسایگان نزدیک و حوزه تمدن اسلامی، این‌بار در جانب گزاره «متحد طبیعی» قرار گیرد و داوطلب نقش ژاندارمی برای آمریکا شود؟

آنها که این روزها از اتحاد «ذاتی» و «طبیعی» و «تاریخی» این یا آن قومیت و مذهب بر ضد آن قومیت و مذهب دیگر سخن می‌گویند و کشور ما را به ائتلاف با آمریکا فرا می‌خوانند، از تاریخ این گزاره بی‌خبرند و گمان می‌کنند به کشفی بزرگ در خویشاوندی با این و دشمنی با آن نایل آمده‌اند. غافل از اینکه پرسشواره «متحد طبیعی» عمری به درازی تاریخ مداخلات برون‌منطقه‌ای و استعماری دارد و در هر مرحله قومی کوشیده به این گفتمان چنگ زند و قومی دیگر را محروم از «مزایا و مواهب» آن ائتلاف شوم و جنگ‌آسا کند. در این‌جا مجال واکاوی تاریخ گفتمان «متحد طبیعی و تاریخی» نیست اما به‌عنوان یکی از آخرین نمونه‌ها می‌توان به گفتار مسلط برخی روشنفکران شمال عراق در سال‌های پس از یازده سپتامبر اشاره کرد که به زبان‌های گوناگون و در قالب مقالات و کنفرانس‌ها و لابی‌های برون‌مرزی اصرار داشتند قومیت آنها تنها هویت و قومیت منطقه است که در میان اقیانوسی از خصومت‌ها و کینه‌های ضدآمریکایی، شایستگی کسب عنوان «متحد طبیعی آمریکا» را دارد. چنین مدعایی و چنین رقابت‌هایی هرگز صلح پایدار را ارمغان ملل منطقه نخواهد کرد، کاملا بر عکس، «یک اسراییل دیگر» در منطقه خواهد آفرید و چشم‌وچراغ‌زنی‌های صهیونیست‌ها به جعل یک هویت خصم‌آلود در شمال عراق را باید در چارچوب همین میل وافر به نهادینه‌کردن خصومت میان اقوام خویشاوند بین‌النهرین دید. باید از این نوع مرزکشی‌های استعماری که تبعات آن می‌تواند کشورها و اقوام منطقه را به «متحد طبیعی» و «دشمن طبیعی» آمریکا تقسیم کند. در حال حاضر فرآیندهای همگرایی و تقاربی تدریجی که در سرچشمه فرات و تدریجی بین کردها و ترک‌ها در جریان است و همچنین زبانی صلح‌طلبانه و همکاری‌طلبانه‌ای که روحانی در سخنرانی داوس به کار برد و به‌طور توامان قدرت‌های جهانی و کشورهای منطقه و ساحل‌نشینان خلیج‌فارس را مخاطب این فراخوان قرار داد، یک امکان بی‌بدیل فراهم می‌سازد: امکان محاصره گازانبری حوزه‌های تنازع در مناطق میانی دجله‌وفرات توسط فرآیندهای صلح‌سازی در سرچشمه و در تلاقی‌گاه نهایی و خلیج‌فارسی دجله‌وفرات.

نگاه

یک سایکس-پیکوی دیگر یا فروپاشی یک شوروی دیگر؟

یادآوری موافقتنامه سری سایکس پیکو (۱۹۱۶) که مبنای تجزیه امپراتوری عثمانی در پیامد جنگ جهانی اول شد در جهان عرب همواره حالت یک سندرم را داشته است. بازنمایی برخی بحران‌های روز به منزله «یک ترکمانچای دیگر» در ادبیات سیاسی ما، هشدار نوبتی ملی‌گرایان ترک درباره خطر «یک پیمان سرو دیگر» و هشدار بازیگران سیاسی جهان عرب درباره «یک سایکس پیکوی جدید»، کارکردی کمابیش یکسان داشته است. در همه این موارد نسبت به خطر تجزیه و فروپاشی در اشکال نوین هشدار داده می‌شود. اما این بار چیز دیگری در راه است که مرحوم ادوارد سعید اندکی قبل از تهاجم آمریکا به عراق آن را بازترسیم نقشه کل خاورمیانه بر مبنای «سایکس پیکوی جدید، بالفور جدید و ویلسون جدید» نامیده بود. چشمان نافذ و آینده‌بین آن متفکر بزرگ فلسطینی-آمریکایی در رویت تهاجم آمریکا به منطقه نه فقط باز تولید یک سلسله کشورهای جعلی جدید را می‌دید بلکه نگران ظهور یک اسراییل دیگر و یا تکرار بیانیه بالفور در اشکال تازه بود. واقعیت آن است که ساختارهای منسوخ دولت-ملت‌های منطقه توان انطباق با شرایط جدید را ندارند و همچون مدل فروپاشی شوروی در صورت تأخیر در اصلاحات از درون فرو خواهند پاشید یا در مقابل رسوخ بازیگران غیردولتی که از مزایا و مواهب جهانی‌شدن ارتباطات و اطلاعات بهره می‌جویند، سقوط خواهند کرد. این اصلاحی است که نه فقط درون مرزهای ملی هر کشور بلکه در خود ساختار دولت-ملت باید صورت گیرد. همه رخدادهای اخیر منطقه از تهاجم آمریکا به عراق و افغانستان گرفته تا بهار عربی خزان شدن آن بهار توسط کودتای سیاسی و نهایتا برآمد داعش نشان می‌دهد که ساختارهای موجود دولت-ملت‌های خاورمیانه نه توان مقاومت در مقابل تهاجم خارجی و افراط‌گرایی داخلی را دارند و نه می‌توانند جوانب مثبت جهانی شدن را به سود توسعه و رفاه ملت‌ها به کار بگیرند.

ایران اولین کشور منطقه است که در زمان مناسب به یمن انقلاب اسلامی و قانون اساسی، با گذار به ساختار سه وجهی «جمهوری»، «اسلامی» و «ایرانی» از ساختار دولت-ملت تک هویتی و محکوم به تجزیه و فروپاشی رهید. فرآیند ترکیه‌سازی کمالیستی بر بنیاد و هسته مرکزی ارتش و دستگاه امنیتی پلیسی همچون المثنای رضاخانی و «ایران نوینی» آن نیز محکوم به فروپاشی در شرایط نوین جهانی شدن بود که به یمن اصلاحات ۱۰ ساله اخیر تا حدودی پشت سر گذاشته شده است.

سال گذشته من در مقاله‌ای به بهانه روز گفت‌وگوی تمدن‌ها نوشتم که تحولات خاورمیانه متضمن نشانه‌های فروپاشی «یک اتحاد شوروی دیگر» است: «از پس فروپاشی شورویایی کمالیسم ترکیه (که به تحلیل عبدالله گل، ترکیه از آن رو توانست «شوروی درون خود» را فروپاشاند و در عین حال هزینه‌ای مشابه فروپاشی کمونیسم پرداخت نکند که دموکراسی بر دولت پنهان یا به تعبیر ترک‌ها «دولت عمیق» طی فرآیند ۱۰ ساله اخیر غالب آمد) یک اتحاد شوروی دیگر در آن سو و این سوی ساحل نیل در حال فروپاشی است. به گمان من، ترک برداشتن «اتحاد شوروی»، یعنی تزلزل در نظام مرزبندی‌های استعماری یکصد ساله سایکس-پیکو (که همه نظام‌های جعلی عربی مولود آن تفاهمنامه شوم سال ۱۹۱۶ هستند)...» (روزنامه بهار، مهر ماه ۹۲)

مدل دولت-ملت‌های خاورمیانه از «ایران نوین» رضاخانی و ترکیه کمالیستی گرفته تا دولت-ملت‌های عربی و شمال آفریقایی هیچگاه بر بنیاد حقوق شهروندی ساخته نشده بود بر بنیاد پادگان و دستگاه پلیسی-امنیتی جعل شده بود. دولت-ملت حقوقی ریشه در مدرنیته جهان سومی ندارد، چیزی است که باید با استفاده از امکانات بومی و بهره‌جویی از مدرنیته‌ای دیگر ساخته شود. دولت-ملت‌های منطقه (به جز مدل هندی که از همان ابتدای فرآیند ملت‌سازی جنبه‌ای حقوقی و دموکراتیک داشت و به جز ممالک محروسه تعریف شده در قانون اساسی مشروطه که به زیر ضرب کودتای رضاخانی رفت) ظرف یک قرن اخیر از نوع ملت‌سازی‌های استالینی بود. «ملت» در تئوری ملت‌سازی‌های رضاخانی و کمالیستی و بعثی چیزی بود مشابه «طبقه» در تئوری‌های لنینی و استالینی. یعنی هیچ یک از آن دو هویت ملی و طبقاتی ربطی به ملت واقعا موجود و به طبقه کار واقعا موجود نداشت. پروژه‌های ملت‌سازی رضاخانی یا استالینی و کمالیستی تماما بر الگوی «مهندسی اجتماعی» تکیه داشتند. ملت‌های واقعا موجود و طبقات واقعا موجود این جوامع اساس هویت ملی را تشکیل نمی‌دادند بلکه به شکل ماده خام و مواد و مصالحی تلقی می‌شدند که می‌باید توسط پادگان و پلیس و بلوک روشنفکران وابسته «ساخته» و «مهندسی» و لذا مطابق مدل‌های کپی‌برداری شده از آریاگرایی نازیسم و فاشیسم و سایر مکاتب توتالیتر، «آریایی» یا «ترک» و «عرب» شوند. این نوع فرآیند ملت‌سازی آمرانه و جعلی در ایران و ترکیه آن روز به‌طور سیستماتیک بر نفی نهاد انتخابات یا خنثی‌سازی «خطرات» خطرات آن استوار شده بود. هدف آن بود که ایرانیت یا ترکیت و عروبتی جعلی منهای ایرانیان و ترک‌ها یا عرب‌ها و کردها ساخته شود. امروزه در آینه انتخابات ترکیه می‌توان بخش‌هایی از فرآیند ملت‌سازی دموکراتیک و مهندسی ناشده را مشاهده کرد که ملت ما ۳۶ سال قبل با انقلاب اسلامی و با انتخابات‌های مکرر بعدی قدم در راه آن گذاشت. گذار از ساختار دولت-ملت تک هویتی به ساختار هویت ترکیبی و چندوجهی را نه فقط در سیمای برنده انتخابات که در کمپین اقلیت نیز می‌شد دید. صلاح‌الدین دمیرتاش در کمپین انتخابات گفت: «دمیرتاش صرفا یک کرد نیست، دمیرتاش ترک است، دمیرتاش ارمنی است، دمیرتاش علوی است، دمیرتاش سنی است.» چنین درکی ترکیبی و چندوجهی از خود ملی تنها پادزهر داعش و سایر هویت‌های افراطی و مرگبار خاورمیانه است که مرگباری آنها ریشه در تکیه یک‌جانبه بر هویت خودی و سلب هویت‌های غیر دارد. انتخابات اخیر ترکیه از این لحاظ رقابتی بود بر سر اینکه: «چه کسی چند هویتی‌تر است» و چگونه می‌تواند ترکیب و تالیفی پایدار و منسجم از این مولفه‌های چند وجهی هویت ملی به دست دهد. اردوغان نیز به همین گفتمان جدید ترکیه اشاره داشت آن‌جا که در نطق پیروزی خود گفت: «تعبیر وحدت در عین کثرت در تصوف وجود دارد... اگر ما وحدت خودمان را تأمین کنیم تکثر بدل به ثروت خواهد شد.»

البته قانون اساسی موجود ترکیه که در عصر نظامیان و با الهام از الگوی دولت-ملت‌های تک هویتی عصر توتالیتارین تدوین شده نشانی از این «وحدت در عین تنوع و کثرت مولفه‌های ملی» دیده نمی‌شود و ترکیه هنوز با میهن‌دوستی قانون اساسی-بنیاد فاصله دارد. اما وقتی حتی نامزد حزب آتاتورکی نیز سعی می‌کند به گفتمان «وحدت عین تنوع» چنگ زند و می‌گوید «آناتولی بدون مهاجرت فرزانگان خراسان (مولانا و بزرگان صوفیه) به این سرزمین، آناتولی نمی‌شد»، باید گفت با یک ترکیه واقعا نوین مواجه هستیم که در حال پشت‌سر گذاشتن ساختار تک هویتی و تمرکزگرایانه دولت-ملت کلاسیک است. این وجه ترکیبی و چندگانه هویت ملی نوین آنگاه که داوود اوغلو در جریان انتخاب خود به سمت نخست‌وزیری، سخن خود را با «سلام به اشرف مخلوقات» و «سلام به پیشوایان خراسان» و سلام به نمایندگان تمدن‌های رومی و بیزانسی و آناتولیایی آغاز کرد تبلوری نمادین یافت.

کشور ما با انقلاب اسلامی و قانون اساسی و انتخابات‌های مکرر، از ساختار دولت-ملت‌های تک‌هویتی عبور کرده و به همین جهت بازگشت به عصر دولت-ملت‌گرایی‌های نسخه‌برداری شده از آریاگرایی نازیستی غیرممکن می‌نماید. گفتمان انقلابی «پدران ما چه حقی داشتند» گزاره‌ای باز و گشوده بود که امام خمینی(س) آن‌را به تعریف هویت ملی نیز تسری داد و «ملت بالفعل» نامید. او می‌گفت ملت آن چیزی نیست که «هفتصد سال پیش» تعریف و تعیین شده، آن چیزی نیست که به تعبیر او «قهرا» و با تولد انسان‌ها در هویت سلطنتی ادغام می‌شود، ملت همان «ملت بالفعل» یعنی «همین طوایف کردستانی» و غیرکردستانی و همین اطبا و کسبه و مردم جامعه هستند که وجود دارند و موجودیت خودشان را فریاد می‌زنند. پدران ما حق ندارند نحوه هستی ملی ما را یک بار برای همیشه تعریف و تعیین کنند. مفهوم ملیت باید تعریفی باز و گشوده به روی ملت واقعا موجود و بالفعل داشته باشد.

این فرآیندی است که ترکیه به گونه‌ای متفاوت با همه تکثرهای ترکی و کردی و علوی و سنی و مذهبی و غیر مذهبی خود در حال گام نهادن به آستانه آن است. امروزه تحول‌طلبان ترکیه می‌گویند برای تعریف ملیت باید به سوی ملت رفت و از روی ملت واقعا موجود و درک شهروندان از «من ملی» خود به استخراج تعریف ملیت پرداخت نه از روی قانونی که چند ژنرال کودتاگر دستور تدوینش را دادند و به شکل «قانونی اساسی» درآوردند:

«آیا باید برای شناخت ملتی که در این کشور زندگی می‌کند به سراغ قانون اساسی رفت؛ یا این که آن را (از روی همان ملت زنده و موجود شناخت و) در قانون اساسی مستقر کرد؟» ممتاز ترک اونه روزنامه‌نگار و آکادمسین برجسته و شهیر ترک با طرح این سوال به جنگ حقوقدانان قانون اساسی کشورش می‌رود که به تعبیر او «همچون اژدهایی راهزن» راه خودفهمی ملت زنده و موجود را سد کرده‌اند. اردوغان تزیج حقوقدان برجسته قانون اساسی که پیشتر سمت ریاست نهاد کودتایی «شورای آموزش عالی» را برعهده داشته، در مناظره تلویزیونی با شرکت لونت کوکر و سایر حقوقدانان و جامعه‌شناسان مدافع تغییر قانون اساسی می‌گوید قبول دارد که مطالبه اجتماعی برای تغییر قانون اساسی وجود دارد «اما من حقوقدان هستم و به اقتضای حرفه خودم باید از حقوق دفاع کنم. در حقوق مسأله «صلاحیت» مهم است. قانون اساسی موجود صلاحیت تغییر قانون اساسی را به مجلس نمی‌دهد.»

این دعوا در ترکیه هنوز ادامه دارد و جنگی چریکی است که از خلال تعریف «اراده موسس قانون اساسی» می‌گذرد. چه کسی صلاحیت و مشروعیت تأسیس قانون اساسی را دارد و بنابراین چگونه می‌توان از ملیت تعریف شده توسط پدران نظامی به سوی خود ملت و به جانب تعریفی از ملیت رفت که در سطح جامعه با همه تنوعات آن زیسته می‌شود؟ تونسی‌هایی که در این اواخر بر سر تدوین قانون اساسی به اجماع رسیدند از این لحاظ هم از ترکیه و هم از مصر جلوتر هستند و دلیل پیشتازی تونس هم این بود که در آن دیار برخلاف مصر و ترکیه، نظامیان و بلوک روشنفکری وابسته به پادگان از سابقه و سنتی نیرومند برخوردار نبودند. رژیم سرنگون شده توسط بهار عربی تونس عمدتا رژیمی پلیسی —امنیت بود تا رژیم نظامی-پلیسی-امنیتی. بنابراین آنچه که در تونس تسهیلگر دوران گذار از دیکتاتوری به دموکراسی شد نه هویت و گفتمان ملی که هویت ملی قانون اساسی بنیاد یا به عبارتی دیگر هویت ملی مفصل‌بندی شده با قانون اساسی بود. مصطفی بن جعفر رئیس پارلمان تونس گفت: «این قانون اساسی یک ملت مدنی و دموکراتیک به وجود خواهد آورد.» (ژانویه ۲۰۱۴) به‌رغم همه تاکیدی که آتاتورک یا رضاخان و ملت‌سازان عرب بر «تمدن» و «مدنیت غربی» به عمل می‌آوردند در تأسیس و جعل هویت‌های نوین ملی نه بر «مدنیت غرب» در کلیت خود که بر بخش توتالتارین و فاشیستی تمدن اروپایی رجوع کردند و بنابراین چیزی به نام ملی‌گرایی حقوقی و مدنی و دموکراتیک (به جز لحظاتی نادر از تاریخ که مرحوم مصدق بر گفتمان مشروطه استناد می‌کرد) نداشتیم. علت این که نظام‌های کودتا بنیاد، حتی پس از تغییر رژیم نیز به شکلی دیگر استمرار می‌یابند به تاثیری مخرب و سخت جان برمی‌گردد که این نظام‌ها بر خود هویت ملی اعمال کرده و در قالب ساختار دولت-ملت نهادینه می‌کند. تونس تنها کشور عربی است که در قانون اساسی نوین آن تکفیر ممنوع شده‌است.

ادامه در صفحه ۱۳